

بررسی سبک‌شناختی آثار عرفان نظر آهاری

هادی حیدری‌نیا^۱

چکیده

به گواه تاریخ، آشنایی با عرفان و اخلاق در بهبود روابط انسان با خدا و اعضای جامعه بسیار نقش‌آفرین و تأثیرگذار است. حتی اخلاق فردی و اجتماعی نیز تحت تأثیر عمیق و گسترده‌ی عرفان و به‌خصوص عرفان اسلامی است. در عصر کنونی، نویسندگان زیادی در تلاشند تا با آموزه‌های عرفانی بر قشر آینده‌ساز؛ یعنی کودک و نوجوان، تأثیرگذار باشند و به نحوی ارتباط آن‌ها را با این‌گونه مفاهیم ناب، محکم‌تر سازند. «عرفان نظر آهاری» از موفق‌ترین نویسندگان معاصر است که با وجود حجم کم آثارش به‌خوبی توانسته این خلأ را پر کند و مفاهیم عمیق عرفانی را در قالب ادبیات کودک و نوجوان بگنجانند. این نویسنده‌ی معاصر با استفاده از تعابیر ساده و روزمره و بدون وارد شدن به دنیای پیچیده‌ی الفاظ و تعابیر عرفانی، سعی داشته مفاهیم مرتبط با خداشناسی را با زبانی ساده‌تر برای کودک و نوجوان بازگو نماید. نگارنده در این پژوهش ضمن معرفی شیوه‌های منحصربه‌فرد نویسنده در تبیین آموزه‌های عرفانی برای نسل جدید، به ارائه‌ی نمونه‌هایی از این هنرنمایی می‌پردازد. به نظر می‌رسد با توجه به خلاقیتی که نویسنده از آن برخوردار بوده، به‌خوبی توانسته زمینه‌ی لازم را برای آشنایی نسل کودک و نوجوان با پروردگار هستی فراهم و در این مسیر مقدّس توفیقاتی را کسب کند.

کلیدواژگان: عرفان نظر آهاری، ادبیات کودک، عرفان، خدا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تبیین مفاهیم الهی و توحیدی برای کودکان و نوجوانان از دیرباز دغدغه صاحب‌نظران حوزه تعلیم و تربیت بوده است. مفاهیم ناب عرفانی و مباحث مرتبط با آن از پیچیدگی‌های زیادی برخوردار است. چراهای ذهن آحاد بشری، یکسان و همانند نیست. بنابراین، تجربه‌های عرفانی نیز گوناگون و از یکدیگر مجزاست؛ به‌ویژه زمانی که قصد بیان این موضوعات برای کودکان را داشته باشیم. شاید به همین خاطر است که تعریف عرفان هم به‌اندازه‌ی مشرب‌های گوناگون آن از تنوع برخوردار است و راه‌های پیمودن آن‌هم به اندازه‌ی انسان‌ها متفاوت «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفُسِ الْخَلَائِقِ». (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۲: ۴۲۷)

«در تعریف عرفان، اگر بخواهیم به سخنان مشایخ متصوفه استناد کنیم، خواهیم دید که در تعاریف آن‌ها گاه هیچ‌گونه مشابهتی باهم وجود ندارد که این مسأله به دلیل مخاطبان گوناگونی است که مورد خطاب مشایخ واقع می‌شدند و گاه نیز بنا بر حالی خاص که به مشایخ دست می‌داده است مجبور بودند تا تعریفی نو و تازه از عرفان و تصوف به دست دهند که با تعاریف قبلی آن‌ها متفاوت بوده است.» (شریفیان، ۱۳۸۶: ۲۵)

عرفان و تصوف، غم غربت و حدیث عشق است؛ شرح بی‌قراری‌ها و جدایی‌های روح از جایگاه اصلی خود و تلاش برای رسیدن به این نیستان وصال و به نظر می‌رسد در کنار آموزه‌های دینی، یکی از علل روی آوردن افراد به عرفان تسکین حس درونی از طریق شناخت و قدرت بخشیدن به خود باشد. عارفان از این طریق به بخش وسیع‌تر وجود؛ یعنی به همه‌ی آنچه کامل و خوب و زیباست، می‌رسیده‌اند. آن‌ها با درون‌گرایی و انزواطلبی و باور این اصل مهم عرفانی که انسان با همه‌ی کوچکی عالم کبیر است و جهان با همه‌ی آثار و پدیده‌ها، عالم صغیر به قدرت روحی فوق تصویری دست می‌یافته‌اند و احساس آرامش می‌کرده‌اند.

«کلاً در طول تاریخ دو شیوه و دو مکتب، یکی مبتنی بر وجد و حال و شوریدگی و وارستگی با اندیشه‌هایی ملهم از اندیشه‌ی حلاج و بایزید و ابوسعید جریان می‌یابد؛ نظیر اندیشه‌های عطار و مولوی که بر شیوه‌ی عرفان عاشقانه گام می‌زدند در مقابل مکتب علمی تصوف قرار می‌گیرد با باور به آداب و سنن و اوراد و اذکار نظیر محی‌الدین عربی و ابن‌فارض که تصوفی عابدانه داشتند.» (همایی، ۱۳۶۷: ۴۵)

عرفان عابدانه و عاشقانه، در نهایت به یک مقصود می‌رسند که مقصد غایی و نهایی هر دو رسیدن به حق و حقیقت است، که البته عارفان بزرگی؛ چون: حسن بصری، ابواسحق کازرونی، منصور حلاج، عطار، مولوی و غزالی آمده و رفته‌اند و حالات و زیبایی عرفانی و مراحل سلوک را آنقدر زیبا و دلنشین به رشته‌ی نظم و نثر درآورده‌اند که فکر می‌کنیم کسی نمی‌تواند به آسمان بیکران کمالشان راه یابد، اما این مقاله سعی بر این دارد که نویسنده‌ای جوان و خوش‌قلم در این عرصه را معرفی کند که همان اندیشه‌ها را در قالبی جدیدتر و امروزی‌تر و شاید برای نسل امروز، دلنشین‌تر بیان کند که هرچند زیبا و دوست‌داشتنی، ساده و بی‌تکلف حرف می‌زند، اما زمانی می‌توان این ارتباط را دلنشین‌تر کرد که قبلاً پا به دنیای صاحب‌دلان نهاده و از شهد کلامشان سیراب گشته باشی.

بحث

با این‌که تأثیر تمدن و تکنولوژی جدید وضع زندگی مادی بشر را روز به‌روز بهتر کرده، اما این واقعیت تلخ را هم نمی‌توان کتمان کرد که تمدن مدرن، یکی از عوامل مهم غفلت انسان‌ها از اصلی‌ترین ساحت وجودی خود یعنی

روح ملکوتی و در نتیجه‌ی فروپاشی پایه‌های بنیادین اخلاقیات در جهان معاصر بوده است. ناکامی تمدن صنعتی در برآوردن نیازهای معنوی و ارزشی انسان معاصر، سبب شده تا بار دیگر نسل‌های جوان‌تر با دل‌های مضطرب به دنبال وسیله‌ای باشند تا روح دورافتاده از اصالتشان را از گرداب وحشتناک امروزی نجات بخشند و به ساحل آرامش رهنمون شوند چراکه «امروزه از یک‌سو شادی نیاز بشر خسته از تمدن ماشینی است و از سوی دیگر، شادی مفهومی است اساسی که در بعضی عرفان‌های نوظهور (بودا) به صورت جدی مطرح است. (فعال، ۱۳۸۹: ۱۴۹)

بازگشت به اصالت‌ها و رونق بازار معنویت که ما در عصر خود شاهد رشد سریع آن هستیم، معلول همین واقعیت است اما آنچه در این شرایط، بسیار نگران‌کننده و هشداردهنده است سر برآوردن کیش‌ها، مسلک‌ها و فرقه‌های عرفانی جدید و گوناگونی که در مدل‌ها و قالب‌های رنگارنگ و جذابی عرضه می‌شوند، درحالی‌که هیچ بهره‌ای از چشمه‌سار حقیقت به مخاطبان کمال‌جوی خود تقدیم نمی‌کنند. ضمن آن‌که این مسلک‌ها بر پایه و اساس واقعی بنیاد نشده‌اند و نه تنها نمی‌توانند بحران‌های اخلاقی - معنوی موجود را درمان کنند، بلکه در موارد زیادی خود باعث تشدید این بحران‌ها شده و جسم و جان انسان‌ها را متلاطم‌تر می‌کنند.

در این میان، جوانان و نوجوانان ما که بر اساس کلام گوهر بار امام عارفان - «أَمَّا قَلْبُ الْخَالِيَةِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ؛ قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده‌ی پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱: ۵۲۳۲) - تازه در مسیر معنویت و عرفان گام نهاده‌اند؛ باید قبل از هر چیز به این نکته واقف باشند که داروی درمان روحشان را از کدام داروخانه و از دست چه کسی دریافت می‌کنند. از این‌ها گذشته، چون ادبیات ما و تاریخ اسلامی از دیرباز همواره با جریان عرفان ارتباط نزدیک داشته است، نویسندگان و پژوهشگرانی که در عرصه‌ی ادبیات کودک و نوجوان - به‌خصوص بُعد عرفانی - تلاش می‌کنند، باید بسیاری از لطایف ادب و حکمت و حتی برخی دقایق و واقعیات تاریخی و دینی را به درستی و چنان‌که باید، بشناسند تا بتوانند با خلق آثار پربار ادبی - عرفانی، جوانان و نوجوانان را لطیف و نامحسوس به سوی درمان آشفتگی‌های روح و جانشان سوق دهند.

این نوشته درصدد است «عرفان نظر آهاری»، نویسنده‌ای آشنا به این دقایق و نکات ظریف را معرفی کند و آشنایی اجمالی با سبک این نویسنده ارائه دهد تا شاید قشر آسیب‌پذیر جامعه را با یکی از متخصصانی که دغدغه‌ی درمان بحران معنوی موجود را دارد، آشنا کند؛ کسی که با لحنی آشنا و صمیمی و دلی سیراب از سرچشمه‌های عرفان اسلامی و با روشی بدیع و تازه، نوجوانان ما را در حرکت به سمت آنچه مورد رضای خدای مهربان است، یاری می‌دهد.

سؤال اصلی این تحقیق عبارت است از: مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی آثار عرفان نظر آهاری چیست؟ نگارنده برای پاسخ به این سؤال، ضمن بررسی آثار نویسنده، به بررسی نوشته‌های وی از سه جنبه‌ی ادبی، زبانی و فکری نموده است

آشنایی با نویسنده

عرفان نظر آهاری - نویسنده و شاعر کودکان و نوجوانان - سال ۱۳۵۳ در تهران دیده به جهان گشود. مدرک دکترای خود را در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دریافت کرده است؛ اما در کنار تحصیلات دانشگاهی هرگز از نویسندگی در

حوزه ادبیات کودک و نوجوان غافل نبوده است. وی در این مسیر روشی ابداعی برای خود در پیش گرفته است. عرفان معتقد است عمیق‌ترین، وسیع‌ترین، فلسفی‌ترین و عرفانی‌ترین مسائل را می‌توان با بچه‌ها در میان گذاشت و به آن‌ها آموزش داد فقط باید زبان مناسب را پیدا کرد. وقتی برای بچه‌ها می‌نویسند به این معنی نیست که حرف‌هایی ساده و سطحی مطرح شود بلکه باید با زبانی ساده و کودکانه بیان کرد. آری، «نظر آهاری» حقایق ناب عرفانی را باز می‌گوید، اما نه به زبان واعظانی که آموزه‌های کهنه‌ی فرقه‌ای خاص را تبلیغ کند، بلکه واعظی است که از خدا و عشق سخن می‌گوید. او مذهب عشق را به‌راحتی و با زبانی ساده تبلیغ می‌کند؛ او با دینی که برچسب نمی‌پذیرد، قالب‌های خشک و نافرمانی را پس می‌زند و سعی در بیان اندیشه‌های ناب عرفان اسلامی به زبان قابل‌فهم و قابل‌لمس برای تمام گروه‌های سنی دارد.

«سگ اصحاب کهف گریست و گفت: من هشتمین آن هفت نفرم. با من این‌گونه نکنید. آیا کتاب خدا را نخوانده‌اید؟ آیا نمی‌دانید پروردگار از من چگونه به نیکی یاد می‌کند؟ هزار سال پیش از این خوی سگی‌ام را کشتم و پلیدی‌ام را شستم. امروز از غارم بیرون آمدم که بگویم چگونه سگی می‌تواند به آدم بدل شود، اما دیدم که چگونه آدمی بدل به دام و دد شده است.» (نظر آهاری، من هشتمین آن هفت نفرم، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۱)

«عرفان» در این جملات، گستره‌ی وسیع رشد معنوی انسان را ترسیم کرده است و هم‌چنین می‌گوید: قابلیت «برخاستنی ناگاه» و «گریختنی از سر فریاد» را داریم. او ضحاک ماردوش و اسکندر و زلیخا را ملامت نمی‌کند و آرش و کمانش را می‌ستاید. او به‌سوی کلماتی جذب می‌شود که گوشت و خون و استخوان دارند. «عشق افراط در محبت است و آتشی است که در دل عاشق حق می‌افتد و جز حق را می‌سوزاند. این عشق، امری الهی است و آمدنی است نه آموختنی.» (نوربخش، ۱۳۷۲: ۱۹۵) «نظر آهاری» نیز از بین احوال عرفانی، «عشق» را از همه‌چیز برتر می‌شمارد. «عشق، پلنگی است که در رگ‌هایم می‌دود؛ پلنگی که می‌خواهد تا خدا خیز بردارد. من این پلنگ را قلاده نمی‌بندم و رامش نمی‌کنم؛ حتی اگر قفس تنم را بشکند.» (نظر آهاری، ۱۳۸۹: ۳۷)

۱- ویژگی‌های کلی آثار عرفان

۱-۱- ابتکار و تنوع در انتخاب عنوان‌ها

از مهم‌ترین ویژگی‌های نوشته‌های نظر آهاری، ابتکار شیوه‌ی بیان و نوآوری در ادای مطالب است. عنوان کتاب‌های «عرفان»، اکثراً به‌صورت جمله است. جملات سؤالی: «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟» و «بال‌هایت را کجا جا گذاشته‌ای؟»؛ جملات خبری: «هر قاصدکی یک پیامبر است» و «در سینه‌ات نهنگی می‌تپد» و گاهی نیز جملات امری: «با گنج نور روی تخته‌سیاه جهان بنویس» و گاهی از ترکیبات وصفی و اضافی استفاده می‌کند و کمتر پیش می‌آید عنوان‌ها، یک‌کلمه‌ای و کوتاه باشد. آوردن موضوعات و مضامین بکر در شعر و نثر، از اختصاصات سبک عرفان است. به این جهت، آثار وی رنگی تازه دارد.

۲-۱- لحن روایی داستانی

از اصلی‌ترین ویژگی‌های سبک نثر نظر آهاری، لحن روایی داستانی باهدف کلی شکل‌گیری رابطه‌ی خاص نوجوان و پروردگارش است. او داستان‌هایش را از زبان پدیده‌های جهان پیرامون و متناسب با علائق و درک

حوزهی سنی نوجوان بیان می‌کند و پدیده‌محوری در بیشتر آثارش نمایان است. «سنجاقک، راهبه‌ای کوچک بود که بر سر انگشت درختی به مراقبه نشسته بود. رخت، بودا بود و برابر این هر دو کوهی بزرگ و برومند که حکیمی فروتن و خاموش بود. بودا، دستانی سبز و سرافراز داشت در جستجوی نور.» (همان: ۴۰)

داستان‌های نظر آهاری، کوتاه و بیشتر با زاویه‌ی دید سوم شخص روایت می‌شود. موضوع اکثر داستان‌ها - یا به جرأت می‌توان گفت همه‌ی آن‌ها - عرفانی است و با داستان‌های مشهور در ارتباط است. کتاب‌های او، مجموعه داستان‌های کوتاهی است که به‌نوعی به هم مربوطند. این مشخصه یعنی داستانی بودن نوشته‌های او، باعث شده است که برای گروه‌های سنی پایین‌تر هم گیرایی لازم را داشته باشد. او در نوشته‌هایش قصد ندارد داستانی را از آغاز تا پایان تعریف کند، بلکه داستان‌ها را به شیوه‌ی روایی و با دیدی نو، تجزیه و تحلیل می‌کند. داستانی را از میانه برش می‌زند و ادامه را برخلاف تصور همه، بررسی می‌کند و حق را به کسی می‌دهد که معمول نیست و آن‌گونه که دوست دارد، تمامش می‌کند.

«قصه که به آخر رسید، مجنون پیدا شد. لیلی مجنونش را دید. / لیلی گفت: پس قصه، قصه‌ی من و توست. / پس مجنون تویی! / خدا گفت: قصه نیست. راز نیست. این راز من و توست. برملا نمی‌شود؛ اَلَّا به مرگ. لیلی! تو مرده‌ای. لیلی مرده بود.» (نظر آهاری، ۱۳۸۳: ۵۳)

۳-۱. توانایی فضاسازی و توصیف‌گری

«نظر آهاری» برای آمادگی ذهن خواننده، متناسب با موضوع، فضاسازی و مقدمه‌چینی می‌کند و به این منظور از داستان‌های تاریخی و رویدادهای مهم کمک می‌گیرد تا مقصود و سخن خویش را زیباتر بیان کند. داستان‌های مشهور آشنا به ذهن مخاطبان را که گاه از داستان‌های قرآنی و گاه اسطوره‌ای است، انتخاب کرده و با فضاسازی جدید، گاهی هدف جدیدی را هم دنبال کرده و پیام‌های جدیدی را برای نوجوانان و جوانان و حتی بزرگسالان در آن گنجانده است.

۴-۱- نگرش نو و غیرمتعارف پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در کتاب «من هشتمین آن هفت نفرم»، داستان‌های تاریخی و قصه‌های اسطوره‌ای به‌گونه‌ای دیگر، مطرح و از زوایای تازه‌ای به آن‌ها نگریسته شده است. ماجراهایی که به شکل داستان مطرح شده، بهانه‌ای است برای پرداختن به انسان امروز و دغدغه‌هایش در دنیای کنونی. در این کتاب، پسر نوح که عمری با بدان نشسته است و خاندان نبوتش گم شده، در جستجوی تطهیر و پاکی از گناهان است و ضحاک که عمری او را نماد پلیدی و ناپاکی و همراهی با شیطان می‌دانستیم، از درگاه خدا آمرزشی امیدوارانه می‌طلبد و مارهای رسته بر شانه‌اش، دیری است مرده‌اند. سگ اصحاب کهف، بالاخره از غارش بیرون می‌آید و با مردم از انسان شدن می‌گوید. رابعه، زنی عارف بود که هرگز به عقد کسی درنیامد، اما در «من هشتمین آن هفت نفرم»، ازدواج می‌کند، مادر می‌شود و خدا را در زندگی روزمره می‌جوید.

اگر تیر آرش مرزهای طبیعی را درمی‌نوردد، نه به این خاطر است که بر پشت الهه‌ی باد نشسته است، بلکه بدین خاطر است که کمانش، دلش است و تیرش، عشق. «و چنین شد که کمان آرش، رنگین شد و قامتش به

بلندای ستاره. تیری انداخت. تیری که هزاران سال است می‌رود. هیچ‌کس، اما نمی‌داند که اگر به‌آفرید نبود، تیر آرش این‌همه دور نمی‌رفت.» (نظر آهاری، من هشتمین آن هفت نفرم، ۱۳۸۶: ۴۸)

در کتاب «لیلی نام تمام دختران زمین است»، که گل سرسید آثار اوست، لیلی داستان‌های او برخلاف لیلی واقعی که می‌میرد و ناکام می‌ماند، تصمیم می‌گیرد که نمیرد و برای همین پیش خدا می‌رود و از او می‌خواهد که قصه‌ی جدیدی برایش ترتیب دهد و اگر هم در قصه‌ای مُرد، دوباره در داستانی دیگر زنده می‌شود و معتقد است که اشاره به این موضوع دارد که انسان هرروز، فرازوفرودی دارد.

«لیلی، قصه‌اش را دوباره خواند. برای هزارمین بار و مثل هر بار، لیلی قصه، بازهم مرد. لیلی گریست و گفت: کاش این‌گونه نبود. خدا گفت: هیچ‌کس جز تو، قصه‌ات را تغییر نخواهد داد. لیلی! قصه‌ات را عوض کن. لیلی اما می‌ترسید. لیلی به مردن عادت داشت. تاریخ به مردن لیلی خو کرده بود. خدا گفت: لیلی عشق می‌ورزد تا نمیرد. دنیا لیلی زنده می‌خواهد. لیلی آه نیست. لیلی اشک نیست، لیلی معشوقی مرده در تاریخ نیست. لیلی زندگی است. لیلی! زندگی کن. اگر لیلی بمیرد، دیگر چه کسی لیلی به دنیا بیاورد؟ چه کسی گیسوان دختران عاشق را ببافد؟ چه کسی طعام نور را در سفره‌های خوشبختی بچیند؟ چه کسی غبار اندوه را از طاقچه‌های زندگی بربودد؟ چه کسی پیراهن عشق بدوزد؟ لیلی! قصه‌ات را دوباره بنویس...» (نظر آهاری، ۱۳۸۳: ۵۷)

۱-۵- دیالوگی بودن نوشته‌ها

«نظر آهاری» در اکثر موارد دیالوگ یا گفت‌وگویی دوطرفه ترتیب می‌دهد و از این گفتگو که اغلب یک‌طرف خداوند است، نتیجه‌ای را که می‌خواهد حاصل می‌کند. او فابل‌هایی دارد که مورچه، سوسک یا کرم شب‌تابی با خدا به گفت‌وگو می‌پردازند و حالت مناظره دارد، اما کیفیت برداشت معانی و طرز طرح آن‌ها و نگارگری‌ها و شرح و تحلیل‌های او کاملاً با بقیه متفاوت است.

«روزی قطره به خدا گفت: «از دریا بزرگ‌تر، آری از دریا بزرگ‌تر هم هست؟» خدا گفت: «هست.» قطره گفت: «پس من آن را می‌خواهم، بزرگ‌ترین را، بی‌نهایت را.»» (نظر آهاری، بال‌هایت را کجا جا گذاشتی؟، ۱۳۸۴: ۳۶)

در فابل، هیچ شخصیتی از درون خود به سخن نمی‌آید. شخصیت‌ها همه صورتک‌هایی هستند که نویسنده فراهم می‌آورد و بر چهره‌ی مفاهیمی که بر ذهن اویند می‌زند و آن‌ها را به دلخواه به بازی وامی‌دارد. سنگ‌پشت، رو به خدا کرد و گفت: «این عدل نیست، این عدل نیست و کاش پشتم را این‌همه سنگین نمی‌کردی. من هیچ‌گاه نمی‌رسم، هیچ‌گاه و در لاک سنگی خود خزید، به نیت ناامیدی.» خدا سنگ‌پشت را از روی زمین بلند کرد. زمین را نشان داد. کره‌ای کوچک بود و گفت: «نگاه کن ابتدا و انتها ندارد. هیچ‌کس نمی‌رسد...» (نظر آهاری، ۱۳۸۴: ۲۵)

مورچه، دانه را دوباره بر دوشش گذاشت و به خدا گفت: «گاهی یادم می‌رود که هستی، کاشکی بیشتر می‌وزیدی.» خدا گفت: «همیشه می‌وزم. نکنند دیگر گم کرده‌ای!» مورچه گفت: «این منم که گم می‌شوم؛ بس که کوچکم، بس که ناچیز، بس که خرد، نقطه‌ای که بودنبودش را کسی نمی‌فهمد.» (همان: ۳۶)

در دیالوگ‌های «نظر آهاری»، هیچ‌کس نمی‌خواهد دیگری را تخطئه کند و هرکس آن‌چه را که در درون دارد، بیان می‌کند. در دیالوگ‌های او، هیچ‌کدام از طرفین نمی‌خواهند نظری را تحمیل کنند، بلکه می‌خواهند همه فرصت برابر بیان داشته باشند و به هدف، که نوعی آموزش و بیان موضوعی عرفانی است، برسند. در کتاب «لیلی نام تمام

دختران زمین است»، یک طرف بیشتر دیالوگ‌ها خداست و در تمام داستان‌ها، نویسنده سعی بر این دارد که موضوعی عرفانی را به صورت دیالوگ‌هایی که بیشتر و عمدتاً بین خدا و طرفی دیگر است، بیان کند:

«لیلی گفت: پایان قصه‌ام زیادی غم‌انگیز است؛ مرگ من، مرگ مجنون، پایان قصه‌ام را عوض می‌کنی؟ خدا گفت: پایان قصه‌ات اشک است. اشک، دریاست؛ دریا، تشنگی است و من تشنگی‌ام، تشنگی و آب پایانی از این قشنگ‌تر بلدی؟» (نظر آهاری، ۱۳۸۳: ۱۳)

۲- بررسی ویژگی‌های سبکی

۲-۱- مختصات زبانی

«کلام، تجلی‌گاه درونی نویسنده و طرز دریافت‌های اوست. به طور خلاصه، چنانکه «امرسون» می‌گوید: سبک، صدای ذهن نویسنده است» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۸). بر این مبناست که نوشته‌های «نظر آهاری» نیز به نوعی گویای حس درونی و سادگی و بی‌پیرایگی مفاهیمی است که او می‌خواهد توسط آن، حس پرستش نهفته در وجودمان را بیدارتر سازد. به نظر می‌رسد «نظر آهاری» از آغاز تاکنون نتوانسته زبان سخن گفتن خود را انتخاب کند و حتی زمانی که نثری می‌نویسد نیز، لحنی زیبا و موسیقایی دارد. شاید بتوان گفت نوشته‌های او، شعر منثور است؛ چراکه هم عنصر تخیل و احساس را داراست و هم به لحاظ موسیقایی، زبانی نزدیک به نظم دارد. هرچند در عرصه‌ی نظم نسبت به نثر ضعیف‌تر عمل نموده است، اما زبان نثرش هم به زبان نظم نزدیک است؛ به عبارت دیگر، می‌توان زبان نویسنده را بین نظم و نثر در نوسان دانست. «خدا گفت: مادری، بهانه‌ی عشق است؛ بهانه‌ی سوختن. تو، بی‌بهانه عاشقی؛ تو، بی‌بهانه می‌سوزی. لیلی گفت: دلم زندگی می‌خواهد؛ ساده، بی‌تاب، بیتب خدا گفت: اما من تاب و تبم، بی‌من می‌میری.» (نظر آهاری، من هشتمین آن هفت نفرم، ۱۳۸۶: ۱۲)

ساخت‌های نحوی و جمله‌بندی‌های این نویسنده نسبت به دیگر نویسندگان معاصر، تازگی و گیرایی خاصی دارد. به دلیل آن‌که زبان محاوره و کاربرد بعضی از کنایات و افعال عامیانه نه تنها زبانش را سست و کم‌مایه نکرده، بلکه چاشنی ذوقی نیز به آن بخشیده است. تکرار فعل و کاربرد جملات کوتاه به شیوه‌ی نثر کهن هم از ویژگی‌های نحوی برجسته‌ی نثر وی به شمار می‌رود.

۲-۱-۱- استفاده از ترکیبات عامیانه

در ذیل به نمونه‌هایی از کاربرد ترکیبات عامیانه در نثر نویسنده اشاره می‌شود.

«بازهم صد رحمت به این جور آدم‌ها! آخر یک عده از آدم‌ها هستند که حتی در روز تولدشان هم یادشان نمی‌افتد که به دنیا آمده‌اند و هیچ وقت هم نگران هیچ چیز نیستند و هیچ گاه هم عین خیالشان نمی‌شود.» (نظر آهاری، ۱۳۸۵: ۵۲) «پیرمرد گفت: خدا هر روز چیزی به شما می‌دهد تا شما را از سر خویش باز کند.» (نظر آهاری، جوانمرد نام دیگر تو، ۱۳۸۶: ۵۳) «شیطان می‌خندید و دهانش بوی گند جهنم می‌داد و حال را به هم می‌زد، دلم می‌خواست همه‌ی نفرت‌م را توی صورتش تُف کنم.» (همان: ۲۸)

۲-۱-۲- استفاده از جملات کوتاه

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که باعث شده نثر «نظر آهاری» به نثر زیبا و کهن فارسی نزدیک شود، استفاده از

جملات کوتاه با فعل‌های فراوان است که نثر این نویسنده را دل‌نشین و قابل‌فهم و ماندگار نموده و باعث شده بهتر بتواند با روح و ذهن نویسنده رابطه برقرار کند.

«لیلی گفت: امانتی‌ات زیاد داغ است. زیادی تند است. خاکستر لیلی هم دارد می‌سوزد. امانتی‌ات را پس می‌گیری؟ / خدا گفت: خاکسترت را دوست دارم، خاکسترت را پس می‌گیرم.

لیلی گفت: کاش مادر می‌شدم، مجنون بچه‌اش را بغل می‌کرد. / خدا گفت: مادری، بهانه‌ی عشق است؛ بهانه‌ی سوختن...» (نظر آهاری، ۱۳۸۳: ۱۲) «دنیا که شروع شد، زنجیر نداشت. خدا دنیای بی‌زنجیر آفرید. آدم بود که زنجیر ساخت، شیطان کمکش کرد. دل زنجیر شد. دنیا پر از زنجیر شد و آدم‌ها، همه دیوانه‌ی زنجیری.» (همان: ۳۲) «دور، دور لیلی است. لیلی می‌گردد و قصه‌اش دایره است. / هزار نقطه‌ی دوار. دیگر نه نقطه و نه لیلی. / لیلی! بگرد، گردیدنت را من تماشا می‌کنم. / لیلی بگرد، تنها حکایت دایره باقی است. (همان: ۵)

۲-۱-۳- زبان ساده و شیوا

«نظر آهاری»، به واسطه‌ی سبک توصیفی ادبی خود و زبان شیوا و رسایش، همه‌ی اقشار و گروه‌های سنی را جذب نموده است و این ویژگی در سبک نوشتاری عرفان‌پژوهان کمتر دیده می‌شود. اکثر نوشته‌ها، گروه خاصی را به‌عنوان مخاطب انتخاب می‌کند، ولی با وجود اینکه بعضی از نوشته‌های او مثل «چای با طعم خدا» و «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟»، کودکانه و ساده نوشته‌شده، اما برای بزرگ‌ترها نیز دل‌نشین است. او فقط برای کودکان نوشته، بلکه کودکانه، استوار، روان و زیبا نوشته تا برای همه قابل‌فهم و جذاب باشد.

راز راه، رفتن است. / راز رودخانه، پل. / راز آسمان، ستاره است. / راز خاک، گل ... / رازهای واقعی / رازهای برملاست. / مثل روز، روشن است / راز این جهان خداست. (نظر آهاری، ۱۳۸۴: ۱۲) بچه‌ها، در این سفر / کوله را سبک کنید / توشه‌ی مهم‌ ماست / مهربانی و امید / بچه‌ها! خدا خودش / سرگروه ما شده / می‌رویم و راهمان / از زمین جدا شده... (همان: ۱۳)

شاعر به راحتی حرف می‌زند؛ حرف‌های آموزنده و راه‌گشا، اما این حرف‌ها رسمی یا خشک و کلیشه‌ای نیستند و برای همین به دل می‌نشینند. «نظر آهاری» به مخاطبش - هرچند کودک باشد - دستور نمی‌دهد؛ امر و نهی نمی‌کند؛ اگر هم این کار را بکند، آن‌قدر شاعرانه است که مخاطب با رغبت تمام می‌پذیرد.

او از یک شیء پیش‌پاافتاده و بی‌جان، مثلاً دستمال‌کاغذی، شعری خواندنی و زیبا پدید می‌آورد و در راستای موضوع اصلی خود یعنی عشق و عرفان، قدم برمی‌دارد. «دستمال‌کاغذی به اشک گفت: / قطره قطره‌ات طلاست / یه کم از طلای خود حراج می‌کنی؟ عاشقم / با من ازدواج می‌کنی؟ / اشک گفت: / ازدواج اشک و دستمال‌کاغذی! / تو چقدر ساده‌ای، خوش‌خیال کاغذی...» (نظر آهاری، روی تخته‌سیاه جهان با گچ نور بنویس، ۱۳۸۶: ۳۰) این شعر، علاوه بر سادگی، تروتازه است و شاعر به برکت خلاقیت و تخیل، هر لحظه خواننده را با ارائه‌ی وصفی دیگر و تصویری تازه‌تر مجذوب می‌کند و به دنبال خود می‌کشد.

۲-۱-۴- کاربرد متعادل و به‌جا از لغات عربی

«نظر آهاری» در بیشتر موارد سعی دارد از کاربرد لغات و ترکیبات مهجور و ثقیل عربی پرهیز کند و سعی دارد

به‌دوراز افراط و تفریط، در حدّ متعادل، از آن‌ها استفاده کند.

«کَرّ و فرّ»: این دفتر اما به یاد او روایت شد. به یاد او که در بی‌باکی، کَرّ و فرّی داشت. (نظر آهاری، ۱۳۸۵: ۱۳)
«طغیان»: جوان‌مرد گفت: تو نیز می‌خواهی به دیگران بگویم که چقدر مهربانی و چقدر بخشنده تا همه بی‌پروا طغیان کنند؟! (همان: ۴۶)

«مصرّ»: بروید و با خدا مصرّ باشید تا شما را به چیزی از سر خود باز نکند. از او تنها خودش را بخواهید... .
(همان: ۵۳) او اغلب لغاتی را به‌کاربرده است که بر اثر کاربرد زیاد در زبان ما تشخیص فارسی یا عربی بودن آن نیاز به تأمل دارد.

۲-۲- ویژگی‌های ادبی و زیباشناختی

آنچه از بررسی آثار «نظر آهاری» در سطح نحوی استنباط می‌شود، این است که وی در خلق تصاویر و صورخیال، بسیار توانا و دقیق است و می‌کوشد از امکاناتی چون تشبیه، تشخیص، اغراق و استعاره بهره ببرد و اندیشه‌های عمیق عرفانی‌اش را که بیش‌تر رنگ یأس و اندوه دارد، بیان کند. از این‌رو، هنر نویسنده در نازک‌خیالی است و اینکه مدام بین معقول و محسوس ارتباط برقرار کند، ولی در مقایسه با شاعران معاصرش، معتدل‌تر و از ابهام و پیچیدگی به دور است و مهم‌ترین ویژگی‌های آثار او، عبارت است از:

۲-۲-۱- تلمیح

بیشتر نوشته‌های این نویسنده با تلمیحات و اشارات زیبا و بجای او، غنی‌تر و ملموس‌تر گشته است. «پسر نوح به خواستگاری دختر هابیل رفت. دختر هابیل جوابش کرد و گفت: نه هرگز همسری‌ام را سزاوار نیستی؛ تو با بدان نشستی و خاندان نبوتت گم شد.» (نظر آهاری، من هشتمین آن هفت نفرم، ۱۳۸۶: ۱۴)
تلمیح در نزد بلیغان، عبارت است از این‌که در اثنای سخن، به‌سوی افسانه یا شعری یا مثلی سائر اشارتی رود؛ بی‌آنکه از کیفیات مشارالیه ذکری به میان آورند. در ورای اشارات و تلمیحات، پشتوانه‌ی عظیمی از اندیشه و ادراک هر قومی نهفته است که در طول سالیان دراز شکل‌گرفته است و چکیده‌ی آن اندیشه‌ها در قالب تعلیمات مورد استفاده‌ی شاعران قرار می‌گیرد. بنابراین، با درک ابعاد مختلف تلمیحات می‌توان به قسمتی از فرهنگ و اعتقادات هر ملت پی برد.

«نظر آهاری» در آوردن تلمیحات، نوعی سنت‌شکنی و نوآوری هم به‌کاربرده که در اینجا به آن‌ها اشاره‌ای کوتاه خواهد شد. او به خاطر توانایی‌اش در فضا‌سازی و توصیف‌گری، داستان‌های مشهور و آشنا به ذهن مخاطبان را که گاه از داستان‌های قرآنی و گاه اسطوره‌ای است، انتخاب کرده و با فضا‌سازی جدید گاهی هدف جدیدی را دنبال کرده و پیام‌های جدیدی برای نوجوانان در آن گنجانده است. او برخلاف شیوه‌ی رایج، داستان‌ها را دنبال می‌کند؛ مثلاً از زبان ضحاک ماردوش این‌گونه می‌نویسد:

«اکنون هزار سال است که در بندم؛ در شکاف کوهی در دماوند و تو ای خدای دماوند می‌دانی که این برف نیست که بر پیشانی این کوه است، این اندوه من است. / اندوه این اژدهاک و اژگون‌بخت! / ای دادگر، ای آموزگار، ای یزدان پاک / آیا روزی مرا خواهی بخشید؟ نگاه کن و بین این منم که در بن سنگ می‌گیرم؛ این منم ضحاک

ماردوش! (همان: ۳۶)

یا در کتاب «من هشتمین آن هفت نفرم»، داستان‌های تاریخی و قصه‌های اسطوره‌ای به گونه‌ای دیگر مطرح و از زوایای تازه‌ای به آن‌ها نگریسته شده است. ماجراهایی که به شکل داستان مطرح شده، بهانه‌ای است برای پرداختن به انسان امروز و دغدغه‌هایش در دنیای کنونی.

۲-۲-۱-۱-۱- تلمیحات قرآنی

در کتاب «پیامبری از کنار خانه‌ی ما رد شد»:

«از بهشت که بیرون آمد، دارایی‌اش فقط یک سیب بود / سیبی که به وسوسه، آن را چیده بود و مکافات این وسوسه هبوط بود.» (نظر آهاری، ۱۳۸۴: ۸) تلمیح دارد به: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (بقره: ۳۶)؛ پس شیطان موجب لغزش آن‌ها از بهشت شد؛ آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد؛ و (در این هنگام) به آن‌ها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود.

یا این عبارت:

«انسان به نزد خدا باز خواهد گشت، اما روز واپسین او یَوْمَ الْحَسْرَةِ نام دارد. خدا خواهد گفت: ای انسان! قسم به زمان که زیان کردی. حق، نام دیگر من بود.» (نظر آهاری، من هشتمین آن هفت نفرم، ۱۳۸۶: ۱۸)

تلمیح روشنی دارد به «وَالْعَصْرُ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (عصر: ۱ و ۲) و در قسمت اول جمله اشاره دارد به «أَنَا اللَّهُ وَ أَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ» که انتهای آیه‌ی ۱۵۶ سوره‌ی بقره قرار دارد و کلمه‌ی «یوم الحسره» که خیلی زیبا یادآور آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی مریم است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَأُنذِرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» ترجمه: آنان را از روز حسرت بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می‌یابد! و آن‌ها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند.»

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (غاشیه: ۲۱)؛ من خدایم را لابه‌لای توفان یافتم، در دل مرگ و سهمگینی سیل.» (نظر آهاری، من هشتمین آن هفت نفرم، ۱۳۸۶: ۱۴)

«وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (لقمان: ۳۲)؛ و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند خدا را با اخلاص می‌خوانند.»

«... جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ... (یونس: ۲۲)؛ ناگهان طوفان شدیدی می‌وزد و امواج از هر سو به سراغ آن‌ها می‌آید و گمان می‌کنند هلاک خواهند شد؛ در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می‌خوانند...»

نویسنده گاه در اثنای بیان داستانی، به محتوای کلی چند آیه اشاره دارد؛ مثلاً: داستان «تنهایی تنها دارایی آدم‌ها» به مفهوم و معنای آیات ۹ الی ۲۲ سوره‌ی کهف اشاره‌ای زیبا و دل‌نشین دارد که از این دست موارد در کارهای او کم نیست.

«او به غارش رفت و ما فراموشش کردیم و نمی‌دانیم که چه مدت آنجا بود. سیصد سال و نه سال بر آن افزون؟ یا نه کمی بیش و کمی کم. او به غارش رفت و ما نمی‌دانیم که چه کرد و چه گفت و چه شنید؛ و نمی‌دانیم آیا در

غار خوابیده بود یا نه؟» (نظر آهاری، من هشتمین آن هفت نفرم، ۱۳۸۶: ۴۵)

«سال‌ها پیش از این / زیر یک سنگ گوشه‌ای از زمین / من فقط یک کمی خاک بودم همین / یک / کمی خاک که دعایش / پر زدن آن سوی پرده‌ی آسمان بود / آرزویش همیشه / دیدن آخرین تله‌ی / کهکشان بود. خاک هر شب دعا کرد / از ته دل خدا را صدا کرد / یک شب آخر دعایش اثر کرد / یک فرشته تمام / زمین را خبر کرد / و خدا تکه‌ای خاک را برداشت / آسمان را در آن کاشت / خاک را / توی دستان / خود ورز داد / روح خود را به او قرض داد / خاک توی دست خدا نور شد / پر گرفت و از زمین دور شد... (همان: ۱) اشاره دارد به آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی مؤمنون، آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ؛ و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم.»

۲-۱-۲-۲- تلمیحات اسطوره‌ای

«نظر آهاری» در کتاب «من هشتمین آن هفت نفرم»، برخی از داستان‌ها را با استفاده از تلمیحات اسطوره‌ای نوشته است؛ مانند این نمونه: «ماران هم خونم شدند و دیوان هم خانه‌ام؛ و من جز به بدآموزی و بدخواهی نیستم. قلبم پای کوب خیرگی شد و روحم پاره‌پاره‌ی گرنشی.» تا آن روز که آن مرد، آن عامی مرد، پیش‌بند چرمینش را درفشی کرد و بر من شورید...؛ زیرا که من همه جادو بودم و طلسم، قصرم به یاد یزدان نبود. (همان: ۳۴)

یا در جایی دیگر در همان کتاب و در داستانی اشاره می‌کند به داستان رستم و سهراب و قصه‌ی نوشدارو... . هزار سال است از زخم پهلویم خون می‌چکد و من نوشدارو ندارم. پدرم وصیت کرده است که هرگز برای نوشدارو، برابر هیچ کی کاووسی، گردن کج نکنم و گفته است که زخم در پهلو و تیر در گرده، خوش‌تر تا طلب نوشدارو از ناکسان و کسان؛ زیرا درد است که مرد می‌زاید و زخم است که انسان می‌آفریند.» (همان: ۱۱)

او در داستانی دیگر، آرش و کمانش را می‌ستاید و معتقد است که اگر تیر آرش مرزهای طبیعی را درمی‌نوردد نه به این خاطر است که بر پشت الهه‌ی باد نشسته است و نه به خاطر هیچ چیز دیگری، بلکه بدین خاطر است که کمانش غیرتش بود و جز خود تیری نداشت.

«آرش می‌گفت: جهان به عیاران محتاج‌تر است تا به عاشقان. وقتی که عاشقی، تنها تیری برای خودت می‌اندازی و جهان خودت را می‌گستری، اما وقتی عیاری، خودت تیری؛ پرتاب می‌شوی تا جهان برای دیگران وسعت یابد.» (همان: ۴۷)

۲-۱-۲-۳- تلمیحات داستانی و ادبی

یکی از کتاب‌های «نظر آهاری» با عنوان «لیلی نام تمام دختران زمین است»، اشاره به داستان تاریخی و معروف لیلی و مجنون دارد که داستان‌های این کتاب کلاً با محوریت تلمیحی به این داستان بیان می‌شود. به عنوان مثال، یکی از داستان‌هایش این‌گونه آغاز می‌شود. «خدا مستی خاک را برگرفت. می‌خواست لیلی را بسازد، از خود در او دمید و لیلی پیش از آنکه با خبر شود. عاشق شد. سالیانی است که لیلی عشق می‌ورزد. لیلی باید عاشق باشد؛ زیرا خدا در او دمیده است و هر که خدا در او بدمد، عاشق می‌شود، لیلی نام تمام دختران زمین است؛ نام دیگر انسان.» (نظر آهاری، ۱۳۸۳: ۲۰) نویسنده در داستان «زلیخا برگرد»، تلمیحی غیرمعمول و نامتعارف به داستان زلیخا و جریان عاشق شدن او دارد:

«زلیخا مغرور قصه‌اش بود، زلیخا به هم‌نشینی نامش با یوسف می‌نازید. زلیخا بر بلندای قصه رفت و گفت؛

رونق این قصه همه از من است، این قصه بوی زلیخا می دهد. کجاست زنی که چون من شایسته‌ی عشق پیامبری باشد تا بار دیگر قصه‌ای این چنین زیبا شود...» (همان: ۵۱)

همان‌طور که در آغاز بحث گفته شد، شیوه‌ی استفاده‌ی نویسنده از تلمیح بسیار قابل توجه است؛ چراکه کمی نامتعارف‌تر و نامعمول‌تر از آن‌هایی است که در ذهن داریم و موارد مشابهی که در مطالب دیگران خوانده‌ایم. مثلاً در این داستان که تلمیح به داستان حضرت ابراهیم (ع) دارد، این‌گونه می‌نویسد: «آن روز بت بزرگ بیش از هر بار گریست، بلندتر از هر روز. / زیرا دانست که ابراهیمی نخواهد بود. / زیرا دانست که از این پس او هم بت است و هم ابراهیم / خدایا، خدایا چگونه بتی می‌تواند بهتر بر خود بزند؟ / چگونه بتی می‌تواند خود را در هم شکند و خود را فرو ریزد؟ / چگونه چگونه؟ / خدایا ابراهیمی بفرست، خدایا ابراهیمی... / خدا اما ابراهیمی نفرستاد.» (نظر آهاری، من هشتمین آن هفت نفرم، ۲۰: ۱۳۸۶)

۲-۱-۲-۴- تلمیح به داستان‌های عامیانه (فولکلوریک)

اشاره و تلمیح به داستان‌های عامیانه نیز در بین آثار «نظر آهاری» به چشم می‌خورد. «من قالیچه‌ای ندارم که بر باد بیندازم. من قالیچه‌ای ندارم تا بگذرم و بگریزم، من قالیچه‌ای ندارم.» (نظر آهاری، ۱۳۸۱: ۴۰) این نمونه اشاره دارد به داستان حضرت سلیمان و قالیچه و انگشتی‌اش.

«یلدا شبی از خدا پاره‌ای آتش قرض گرفت و آتش که می‌دانی، همان عشق است. یلدا آتش را در دلش پنهان کرد تا شیطان آن را نذدد. آتش در یلدا بارور شد.» (همان: ۴۰) اشاره دارد به داستان‌هایی که در بین مردم در مورد شب یلدا رواج دارد.

«مادربزرگم می‌گفت: وقتی که شب‌ها چشم‌هایت را آرام روی هم می‌گذاری، اگر قصه‌ی سپیدی صبح را آرام و ملایم حتی برای دیوهای سیاه شب بگویی. فردا وقتی چشم‌هایت را باز می‌کنی، می‌بینی که آن‌ها خودشان رفته‌اند و سپیدی صبح می‌خندد.» (نظر آهاری، ۱۳۸۵: ۴۸) در این قسمت نیز اشاره به دیوهای سیاه شب، از جمله نمونه‌هایی از ادبیات فولکلوریک یا عامیانه است.

۲-۲-۲- تشبیه

«نخستین شرط زیبایی تشبیه و استعاره آن است که در کلام زیبا و فصیح قرار گیرد، وگرنه سخن سست و پیچیده و ناساز و نارسا، تنها به‌وسیله‌ی تشبیه و استعاره - هر چند هم بدیع و تازه باشد - زیبا نمی‌شود.» (فرشیدورد، ۱۳۷۸، ج ۲: ۴۷۲) به نظر می‌آید نوشته‌های عرفان نیز از این خصوصیت ویژه برخوردار است؛ یعنی چون کلام زیبا و دل‌نشین است، تشبیهات و استعارات نیز بیشتر به دل می‌نشیند؛ چراکه سخن فصیح اگر حتی خالی از تشبیه و استعاره هم باشد، شورانگیز و زیبا خواهد بود. در بین عبارات نویسنده می‌توان انواع مختلف تشبیه را جستجو نمود.

نمونه‌هایی از تشبیه عقلی به حسی:

یکی از انواع تشبیه موجود در آثار عرفان نظر آهاری، تشبیه عقلی به حسی است: مانند این عبارت از کتاب «در سینه‌ات نهنگی می‌تپد» که «ایمان» که مشبه عقلی است، به «قلم تراش» که مشبه حسی است تشبیه شده است.

«پیش از آنکه قلبت را بدزدند، پیش از آنکه دلت را به سرقت برند، کاری بکن، آن قلم تراش نازک ایمان را بردار، که باید هر شب و هر روز بروی و بزدايي و بکاوي.» (نظر آهاری، ۱۳۸۵: ۲۴)

و یا در این عبارت، «غم» که عقلی است یکبار به «قیر» که حسّی است تشبیه شده است و بار دیگر به «تیر» که آن هم حسّی است. «غولی در قلعه‌ی ناامیدی درآمد / کم‌کم او را / با خودش برد / برد و هر شب / توی رگ‌های او قیر غم ریخت / روح او را به چنگال‌های خود آویخت / پشت هم روی او / تیر غم ریخت.» (نظر آهاری، هشتمین آن هفت نفرم، ۱۳۸۶: ۲۷) و یا در ادامه‌ی همین شعر، «غم» به «لقمه» تشبیه شده، که آن هم حسّی است. «غول غمگین ولی / در دلش / لقمه‌ی غم گذاشت.» (همان: ۲۷)

نمونه‌هایی از تشبیه عقلی به عقلی:

تشبیه از نوع «عقلی به عقلی» نیز در آثار «نظر آهاری» وجود دارد.

در این گونه تشبیه که طرفین تشبیه با حواس پنجگانه ادراک نمی‌شوند و در آثار «نظر آهاری» تشبیهات این گونه بسیار کم و انگشت‌شمار است: با یکی دو جمله‌ی قشنگ / دیو قهر دور می‌شود. / سور و سات آشتی‌کنان / زود جفت و جور می‌شود. (همان: ۱۸)

نمونه دیگر، تشبیه مفرد به مرکب است که در آثار نویسنده وجود دارد. «یال زخمی‌ات / شبیه آبشار / که روی شانه‌های / کوه ریخته» (همان: ۴۳). در این بیت نیز شاعر خودش را یک بار به یک «کتاب که پر از ایراد و اشکال است» تشبیه می‌کند و یک بار هم به درختی که بی‌نتیجه است و میوه‌های کال دارد، تشبیه می‌کند که در هر دو تشبیه، «مشبّه‌به» مرکب است.

شبیه یک کتابم / پر از ایراد و اشکال / درختی بی‌نتیجه / تمام واژه‌ها کال. (همان: ۱۰) «نظر آهاری» در این تشبیه، «مشبّه‌به» را مقید کرده است به صفت «نقره‌ای». «آن پرنده، عاشق است / عاشق ستاره ماهی‌ای / که مثل یک نگین نقره‌ای / روی دست آب برق می‌زند.» (همان: ۲۰)

نمونه‌هایی از تشبیه مفروق:

در آثار «نظر آهاری» نمونه‌هایی از تشبیه مفروق نیز به چشم می‌خورد. به عنوان مثال در عبارت زیر، دل به جوجه تیغی و مشکلات به تیغ‌های تیز تشبیه شده است، که هر کدام از مشبّه‌به‌ها به دنبال مشبّه خود آمده‌اند. «مثل یک گلوله جمع می‌شود / جوجه تیغی دلم / نیش می‌زند به روح نازکم / تیغ‌های تیز مشکلم.» (نظر آهاری، روی تخته‌سیاه جهان با گچ نور بنویس، ۱۳۸۶: ۱۸) در این تشبیه هم «دست‌ها» به «سینی نقره‌ی نور» و «اشک‌ها» به «استکان بلور» تشبیه شده و پشت سر هم آمده است. «دست‌هایت: / سینی نقره‌ی نور / اشک‌هایم: / استکان‌های بلور / کاش / استکان‌هایم را / توی / سینی دلت می‌چیدی / کاشکی اشک مرا می‌دید.» (نظر آهاری، ۱۳۸۴: ۲۰)

نمونه‌هایی از تشبیه مفصل:

«ما فرهادیم که می‌خواهیم بر صخره‌های این دنیا، جویی از شیر و جویی از عسل بکشیم؛ از ملکوت تا مگاک»، «چشم‌هایش دو خورشید بود؛ تابناک و روشن که ظلمت ما را می‌دید»، «خدا چلچراغی از آسمان آویخته است که هر چراغش دلی است، دلت را روشن کن تا چلچراغ خدا را بی‌فروزی.» (نظر آهاری، ۱۳۸۷: ۴۲)

نمونه‌هایی از تشبیه مجمل:

«قلب‌ها همه نهنگانند در اشتیاق اقیانوس.» (نظر آهاری، ۱۳۸۵: ۲۰) «خنده‌هایت قند است / چای هم آماده است / چای با طعم خدا / بوی آن پیچیده / از دلت تا همه جا.» (نظر آهاری، ۱۳۸۴: ۲۱)

نمونه‌هایی از تشبیه مفصل:

در این تشبیه، وجه‌شبه، «ورق‌ورق، سبک، جدا» می‌باشد که ذکر شده است.

«تو هم کلاسی پرنده‌ای / تو هم اتاقی ستاره‌ای / ورق‌ورق، سبک، جدا / شبیه یک کتاب، پاره‌پاره‌ای.» (همان: ۴۳)

نمونه‌هایی از تشبیه مؤکد:

در تشبیه مؤکد ادات تشبیه حذف شده و نمونه‌هایی از این نوع تشبیه را می‌توان در آثار «نظر آهاری» دید.

«آفتابگردان کاشف معدن صبح است.» (نظر آهاری، ۱۳۸۷: ۴۳) که در این عبارت «آفتابگردان» به «کاشف» و «صبح» به «معدن» تشبیه شده است و هر دو، تشبیه بلیغ نیز می‌باشد. یا مثل این مورد: «ریشه‌های ما اگرچه گیر کرده است. / میوه‌های آرزو ولی / رسیدنی ست.» (نظر آهاری، روی تخته‌سیاه جهان با گچ نور بنویس، ۱۳۸۶: ۳۳)

نمونه‌هایی از تشبیه بلیغ:

یکی از پرکاربردترین تشبیهات در آثار نویسنده، تشبیه بلیغ است که فقط از مشبّه و مشبّه‌به تشکیل شده است.

«توی رگ‌های او تیر غم ریخت.» (همان: ۲۶) «ساعت زندگی، دیر شد.» (همان: ۲۷) «بازی زندگی را به این غول بدبخت باخت.» (همان: ۲۷) «با یکی دو جمله‌ی قشنگ / دیو قهر دور می‌شود.» (همان: ۱۸) «اگر تو آشتی کنی باز / بساط شعر، جفت و جور است.» (همان: ۱۵) «تنگ قلب من شکسته است و این / یادگاری قشنگ دوست است.» (همان: ۱۳)

در بین آثار نویسنده، استعاره‌هایی از نوع مصرّحه و مکنّیه نیز در آثار وی به طور فراوان دیده می‌شود.

۲-۲-۳- استعاره

نمونه‌هایی از استعاره مصرّحه:

اگر سیمرغ را می‌خواهی باید سفر کنی. (همان: ۱۶) (سیمرغ استعاره از خداوند)

ما به عشق این خسرو است که در بیستون دنیا مانده‌ایم. (نظر آهاری، ۱۳۸۱: ۲۵) (خسرو استعاره از خداوند) ما می‌رقصیم و بیستون می‌رقصد. (همان: ۲۶) (بیستون استعاره از دنیا)

تو، پرنده و درخت همه کمک می‌کنید تا آن چرخ بچرخد. (نظر آهاری، ۱۳۸۲: ۲۶) (چرخ استعاره از زندگی)

نمونه‌هایی از استعاره مکنّیه

«سیلی از عشق راه افتاد و جهان را عشق برد.» (همان: ۱۶) عشق به سیل تشبیه شده که مشبّه‌به وجود ندارد و فقط ویژگی‌های مشبّه‌به؛ یعنی بردن و ویران کردن، آمده.

«از در و دیوار ملکوت بالا می‌روم و گاهی حتی به پشت‌بام‌های ازل و ابد هم سرک می‌کشم، اما پیدایش نمی‌کنم.» (همان: ۴۳) «دوستم کوچه‌پس‌کوچه‌های آسمان را از خانه‌ی خودش بهتر بلد بود.» (همان: ۲۸)

نمونه‌هایی از تشخیص:

«شاعر با استعداد ذاتی، غبار عادت را از دیدگان خود شسته است و با پرورش این استعداد و الزام خود به نگاه دیگرگون به پدیده‌ها، تلقّی متفاوتی از آن‌ها که جانداراننگاری نمونه‌ی برجسته‌ی آن است، ابراز می‌کند. از آن که

جاندار کردن پدیده‌ها درک عمیق از ذهن خلاق شاعر را ممکن می‌سازد.» (مقداری، ۱۳۷۸: ۱۵۸) تشخیص‌های بکر و تازه‌ی «نظر آهاری» در نمودن میزان هنر شاعری او بسیار حائز اهمیت است. «کفش کوهم به من قول داده / تا دماوند با من بیاید / مثل یک همسفر مثل یک دوست / تا خود قلّه حتماً بیاید.» (نظر آهاری، ۱۳۸۱: ۱۴)

۲-۳-۳- مختصات فکری

۲-۳-۱- درونگرایی

«نظر آهاری» طبق آثار و نوشته‌هایش، انسانی درونگر است و به نظر می‌آید از تنهایی و تفکر و خلق معانی جدید لذت می‌برد تا جایی که تنها دارایی انسانی پیامبر (ص) را نیز تنهایی می‌داند. آنچه مسلم است، او در زندگی لحظاتی را به مراقبه و مکاشفه می‌پردازد؛ زیرا آثار او نوعی کشف در عالم عرفان محسوب می‌شود و هیچ کشفی بدون مکاشفه و مراقبه رخ نخواهد داد. «گفت: تنهایی‌ام را به بهای عشق می‌فروشم. کیست که از من قدری تنهایی بخرد؟ / هیچ کس پاسخ نداد. / گفت: تنهایی‌ام پر از رمز و راز است؛ رمزهایی از بهشت، رازهایی از خدا.» (نظر آهاری، ۱۳۸۴: ۴۴)

۲-۳-۲- حسرت و اضطراب

«نظر آهاری» از روزهایی که پشت سر گذاشته، ابراز دل‌تنگی می‌کند و نوعی ترس از بزرگ شدن بر آثار او - به‌خصوص آثار اولیه‌اش - حاکم است؛ چنانکه در آثار شعری او نمود بیشتری دارد: «آه برگرد، بچگی‌هایت / سر کوچه هنوز منتظر است / یاد آن روزهای ساده به خیر / طفلکی کوچهای که دل به تو بست.» (نظر آهاری، ۱۳۷۷: ۳۶)

یا در کتاب «از روزهای سادگی» در مطلبی با عنوان «وقتی بزرگ می‌شوی...» این‌گونه بیان می‌کند: «وقتی بزرگ می‌شوی، قدت کوتاه می‌شود، آسمان بالا می‌رود و تو دیگر دستت به ابرها نمی‌رسد و برایت مهم نیست که توی کوچه‌پس‌کوچه‌های پشت ابرها، ستاره‌ها چه بازی می‌کنند. آن‌ها آن قدر دورند که تو حتی لبخندشان را هم نمی‌بینی و ماه هم‌بازی قدیم تو، آن قدر کم‌رنگ می‌شود که اگر تمام شب را هم دنبالش بگردی، پیدایش نمی‌کنی. وقتی بزرگ می‌شوی، دور قلبت سیم خاردار می‌کشی و تمام پروانه‌ها را بیرون می‌کنی و همراه دیگر بزرگ‌ترها، در مراسم تدفین درخت‌ها شرکت می‌کنی...» (نظر آهاری، ۱۳۷۵: ۸)

و در مطلبی دیگر با عنوان «تو را به خدا، بیاید بزرگ نشویم!» این‌گونه می‌نویسد: «تو را به خدا بیاید بزرگ نشویم، وگرنه مجبور می‌شویم برای خندیدن خیلی زحمت بکشیم، حتی برای گریه کردن. توی دنیای آدم‌بزرگ‌ها، هیچ کس، هیچ چیز زورکی است و همه‌جا رنگی از اجبار دیده می‌شود. اصلاً همه‌ی آدم‌هایش مصنوعی‌اند.» (همان: ۱۱)

۲-۳-۳- عشق

کلیه آثار این نویسنده جوان رنگ و لعاب عشق دارد و جز عشق پیرایه‌ای به خود نمی‌بندند؛ اما نه عشقی که آدم‌های معمولی با آن آشناوند و ممکن است به سادگی به نفرت تبدیل شود. او هدف از آفرینش را عشق می‌داند

و آن را همچون کمندی که انسان را به خدا می‌رساند می‌پندارد.

او در کتاب «لیلی نام تمام دختران زمین است» که عاشقانه‌ترین کتابش است تک تک انسانها را لیلی می‌داند که به «فناء فی الله» اشاره دارد و این که انسان اگر بخواهد به خدا برسد باید از خدا باشد او در این داستان لیلی را در زندگی به تصویر کشیده که مجنونی جز خداوند نداشته و این جاست که بعد از یک مرگ عرفانی دوباره زنده می‌شود و به دنیا می‌آید. آری او عشق را سبب حیات واقعی می‌داند.

«خدا مشتی خاک را برگرفت. می‌خواست لیلی را بسازد، از خود در او دمید؛ و لیلی پیش از آنکه با خبر شود، عاشق شد. سالیانی ست که لیلی عشق می‌ورزد. لیلی باید عاشق باشد. زیرا خدا در او دمیده است و هرکه خدا در او بدمد. عاشق می‌شود. لیلی نام تمام دختران زمین است. نام دیگر انسان.» (نظر آهاری، من هفتمین آن هشت نفرم، ۱۳۸۶: ۲۰)

«خدا گفت: به دنیایان می‌آورم تا عاشق شوید. آزمونتان تنها همین است: عشق و هر که عاشق تر آمد نزدیکتر است. پس نزدیکتر آید، نزدیکتر.» (همان: ۲۱)

نتیجه

«عرفان نظر آهاری» نویسنده و شاعر عصر ما در زمینه‌ی ادبیات دینی و عرفانی تلاش می‌کند با نوعی ابداع و خلاقیت مفاهیم عمیق عرفانی را با زبانی ساده به ویژه برای نسل جدید بازآفرینی نماید و نتایج این پژوهش نشان می‌دهد تا حد زیادی در این مسیر موفق شده است. او سعی نموده حصار زمان را بشکند و پا را از محدوده‌ی مکانی فراتر گذارد؛ چراکه قهرمانان ادبی هیچ‌وقت در بند تاریخ نمی‌مانند و اسیر تلقی و برداشت‌های قرون نمی‌شوند. هم‌چنین بررسی محتوایی آثار نویسنده مورد بحث نشان می‌دهد یکی از شگردهای اصلی نظرآهاری برای نزدیکی به فضای ذهنی مخاطبانش که کودکان و نوجوانان هستند استفاده از تکنیک همذات‌پنداری است.

تمامی آثار او، در حقیقت به دنبال این هدف نگاشته شده‌اند که ارتباطی زیبا و مؤثر بین نوجوانان و پروردگارش برقرار سازند و تلنگری زنده بر فطرت خداجوی آن‌ها؛ چراکه عشق به خدا نیاز به یاددهی و یادآوری ندارد و می‌توان در عمق جان این نیاز فطری و ریشه‌دار را یافت. ویژگی‌های برجسته‌ی سبک این نویسنده، ابتکار و تنوع در انتخاب عنوان‌ها، روایی داستانی بودن نوشته‌ها، توانایی فضاسازی و توصیف‌گری و نگرش نو و غیرمتعارف است که در قالب نثری توصیفی ادبی و لحنی خودمانی و ساده توانسته مخاطبان زیادی را در همه‌ی گروه‌های سنی پیدا کند و نوجوانان و جوانان عصر حاضر که در میان هجوم انواع عرفان‌ها غوطه‌ورند را با پرهیز از استفاده از کلمات دشوار عربی، زیبایی‌های لفظی و معنوی، به سوی عرفان اسلامی و ایرانی سوق دهد. نکته‌ی قابل توجه‌ی اینکه، او در نوشته‌هایش شواهد شعری و تمثیل‌چندانی به‌کار برده، هر چند تحت تأثیر همان قریحه‌ی شاعری و دید تازه‌ی این نویسنده و شاعر ایرانی، بیشتر صورخیال و آرایه‌های ادبی در آثارش راه یافته است و در آخر این‌که نام این نویسنده‌ی بزرگ که شاید به جرأت بتوان او را مادر عرفان ادبیات کودک و نوجوان نامید، جاوید و ماندگار خواهد بود و آینده‌سازان این کشور چشم به راه آثار جدید او خواهند ماند.

منابع و مراجع (کتاب‌نامه)

الف) کتاب‌ها

- ۱- قرآن مجید، ۱۳۷۱، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش
- ۲- نهج البلاغه، ۱۳۸۰، دشتی، م، قم: مؤسسه انتشارات مشهور
- ۳- برزگر، مسیحا، ۱۳۸۲، زبان فرشتگان (شرحی بر پیامبر جبران خلیل جبران)؛ تهران، نگارستان کتاب: زرین.
- ۴- خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۲، طبقات الصوفیه، تصحیح: محمد سرور مولایی، تهران، توس.
- ۵- شریفیان، مهدی، ۱۳۶۸، جامعه‌شناسی ادبیات صوفیه، همدان، انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
- ۶- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۴، کلیات سبک‌شناسی، ج ۳، تهران، انتشارات فردوس.
- ۷- فعالی، م. ت.، ۱۳۸۶، آفتاب و سایه‌ها، قم: انتشارات نجم الهدی
- ۸- فرشیدورد، خسرو، ۱۳۷۸، درباره‌ی ادبیات و نقد ادبی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۹- مقدادی، بهرام، ۱۳۷۸، فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی (از افلاطون تا عصر حاضر)، تهران، فکر روز.
- ۱۰- نظر آهاری، عرفان، ۱۳۸۱، کوله پشتمن کجاست؟ مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۱- _____، ۱۳۸۳، لیلی نام تمام دختران زمین است، تهران، صابرین، کتاب‌های دانه.
- ۱۲- _____، ۱۳۸۴، بال‌هایت را کجا جا گذاشتی، تهران: افق.
- ۱۳- _____، ۱۳۸۴، هر قاصدکی یک پیامبر است، تهران، انتشارات افق.
- ۱۴- _____، ۱۳۸۵، درسینهات نهنگی می‌تپد، تهران، صابرین: کتابهای دانه.
- ۱۵- _____، ۱۳۸۶، روی تخته‌سیاه جهان با گچ نور بنویس، تهران، نور و نار.
- ۱۶- _____، ۱۳۸۶، من هشتمین آن هفت نفرم، تهران، صابرین.
- ۱۷- _____، جوانمرد نام دیگر تو، تهران، صابرین.
- ۱۸- _____، ۱۳۸۹، دو روز مانده به پایان جهان، تهران، اکسیر.
- ۱۹- نوریخس، جواد، ۱۳۷۲، فرهنگ نوریخس، تهران، انتشارات مؤلف.
- ۲۰- همایی، جلال‌الدین؛ ۱۳۶۸، فنون و صناعات ادبی، تهران، هما.